

قرار است ما راجع به برخی وقایع دوران پهلوی صحبت کنیم که می‌شود راجع به آنها مستندهایی را ساخت و ارائه کرد. نکته اولی که خدمت شما می‌گویم این است برای بویژه دوره پهلوی فیلم‌های تاریخی اگر به صورت مستند ساخته شود، فکر می‌کنم تأثیر خیلی بیشتری دارد. به این دلیل که الان ما بعضی از فیلم‌ها را می‌بینیم که به صورت داستانی و سینمایی ساخته می‌شود و من خودم اینها را دیده‌ام که به نظر می‌رسد قدرت تأثیرگذاری بالایی ندارند. من واقعا فکر می‌کنم آن جوری که باید و شاید و آن جوری که انتظار می‌رفت نتوانست روی جامعه تأثیر بگذارد. اگر ما بتوانیم راجع به همین کشف حجاب و کلاه پهلوی و آن تغییر لباسی که در دوره رضاشاه داده می‌شود، مستندهای قوی بسازیم، اینها خیلی تأثیرگذار تر خواهد بود.

در واقع می‌شود گفت دوران پهلوی از سال ۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰ شروع می‌شود تا ۱۳۵۷. رضاخا در کودتای ۱۲۹۹ قدرت را به دست می‌گیرد و سسال ۱۳۰۴ هم شاهد تغییر رژیم از قاجار به پهلوی هستیم ولی در واقع بعد از کودتا مرد قدرتمند دولت و حاکمیت در ایران رضاخان است، چون قدرت نظامی را در دست دارد و می‌تواند همه را با همان قدرت نظامی خودش تحت سلطه خویش درآورد.

■ **ارتش و مقاومتی که نیست**

از جمله مسائلی که وجود دارد و خیلی گفته می‌شود، تشکیل ارتش واحد در ایران است. شما خیلی شنیده‌اید رضاشاه را بنیانگذار ارتش نوین ایران معرفی می‌کنند.

به این لحاظ که ما تا قبل از آن چند نیروی پراکنده داشتیم؛ در ایران نیروی قزاق بود. نیروی زاندارمری بود، یک گارد مرکزی در تهران بود. اینها را رضاخان با همدیگر یکی می‌کند اما واقعا ارتش به معنای واقعی خودش در ایران شکل می‌گیرد یا نه؟ اینجا جای تأمل و تحقیق دارد و باید خوب به این موضوع پرداخته شود. رضاخان با توجه به علاقهای که به ارتش داشت، بخش قابل توجهی از بودجه کشور را صرف ارتش می‌کند. البته این فقط در ظاهر و به اسم هزینه کردن برای ارتش است. نامش این است که ما داریم این پول‌ها را برمی‌داریم و صرف ارتش می‌کنیم اما اتفاقی که می‌افتد چیست؟ البته یکسری تجهیزات هم خریداری می‌شود. یک تعداد هواپیما و یکسری ابزار و تجهیزات نظامی اما آیا واقعا ارتش به معنای واقعی خودش شکل می‌گیرد؟

ببینید! اگر ما بخواهیم ارتش را مورد بررسی قرار دهیم، نیرویی است که برای دفاع از مردم یک سرزمین در مقابل تهاجم خارجی و دفاع از مرزهای یک کشور است اما ارتشی که توسط رضاشاه تشکیل می‌شود، به هیچ‌وجه چنین کار کردی ندارد. رضاشاه از زمانی که وارد تهران می‌شود و کودتا می‌کند، با حدود ۲ هزار قزاق وارد تهران می‌شود و از همان زمان این قزاق‌ها و این نیروی نظامی عامل سرکوب داخلی هستند! ابزار دست رضاخان برای سرکوب داخلی، حتی وقتی بحث جمهوری‌خواهی رضاخان در اواخر سال ۱۳۰۲ مطرح می‌شود، علیه آن تظاهراتی می‌شود. شهید مدرس علیه آن موضع می‌گیرد و رضاخان به بومهن می‌رود، در واقع قهر می‌کنند و می‌رود، بعدا یک هیاتی از مجلس بلند می‌شود می‌رود که این آقای رضاخان را که حالا رئیس‌الوزراست، از آنجا بردارد و بیاورد. بعضی‌ها این را تعبیر به این می‌کنند که پس مجلس موافق این بود اما وقتی به تاریخ خوب دقت کنید، می‌بینید فرمانده لشکر غرب و فرمانده لشکر شرق به مجلس نامه می‌دهند که اگر تا یک یا ۲ روز دیگر رضاخان سدراد نسبه به تهران بازنگردد، ما وارد عمل می‌شویم و حساب خودمان را با شما تصفیه می‌کنیم.

از همان روزها و ماه‌های اولی که رضاخان وارد کار می‌شود، این نیروی نظامی ابزار دست اوست برای سرکوب دیگر سیاسیون و برای سرکوب مردم و همچنین حمایت از شخص رضاخان. شما انتهای این ارتش را هم نگاه کنید؛ سوم شهریور ۱۳۲۰، با توجه به مسائلی که پیش آمده بود، ارتش‌های متفقین –روس‌ها از بالا و انگلیسی‌ها از جنوب- وارد ایران می‌شوند و تقریبا هیچ مقاومتی در برابرش نیست. هیچ مقاومتی نیست!

البته سرهنگ بایندر در جنوب، به لحاظ عرق شخصی خودش، یک مقاومت خیلی کوچکی می‌کند و شاید حتی ایشان در حال گشت‌زنی بوده. به هر حال افسر فی نفسه باغیرتی بوده، یک درگیری خیلی مختصر داریم که ابتکار شخصی بوده یعنی بحث دستور سازمانی و دستور ارتش نبود. ایشان آنجا شهید می‌شود. در شمال هم یک برخورد بسیار کوچک یعنی شاید اصلا نشود به حساب آورد. ما در هیچ دوره تاریخی نداریم که این جوری کسی توانسته باشد وارد مملکت ما شده باشند!در این زمینه خاطراتی هم هست، مثلا شهید پالیزبان (وقتی حمله شد، او یک ستوان در منطقه ارومیه بود) در خاطرات خودش می‌گوید: ما آنجا بودیم و ۴–۳ کیلومتر هم بیشتر با پادگان فاصله نداشتم ولی حتی نمی‌توانستند نان خالی به ما برسانند. یعنی اصلا همه چیز از هم پاشیده شده بود و اصلا ارتشی وجود نداشت. حالا چه برسد به اینکه این نیرو بخواهد در مقابل هجوم خارجی دفاع کند. شما این را با دوره جنگ خودمان مقایسه کنید. ما واقعا در روز ۳۱ شهریور ۵۹ به لحاظ نظامی از هم گسخته بودیم. یعنی ارتش بعد از انقلاب دچار مسائلی شده بود. قبل از آن هم کودتای نوزده را داشتیم و سوظن‌ها یک مقدار نسبت به ارتش بالا رفته بود. سپاه آنگونه که باید و شاید شکل نگرفته بود. نیروهای بسیجی شکل نگرفته بودند ولی شما می‌بینید ۴۰۰، ۵۰۰ نفر نیروی بسیجی، ارتشی و سپاهی در خرمشهر چه کار می‌کنند! ۴۰ روز در مقابل یکی، دو تا لشکر مجهای عراق می‌ایستند و مقاومت می‌کنند اما سوم شهریور ۲۰، نظامی‌های ارتش خودشان را می‌کنند.



«بزرگ علوی» در خاطرات خودش می‌گوید: «دایی من سرتیپ معینی، محل مأموریتش در شمال کشور و تبریز و آن طرف‌ها بود.» می‌گوید ایشان تا جنوب کشور فرار کرد. این ارتش رضاخانی که این همه دربارهاش گفته می‌شود که ارتش نوین ایران بوده، ماهیت این واقعا چی بود؟! خود رضاشاه به عنوان کسی که فرمانده کل ارتش است و یک نظامی هم بوده، به محض اینکه به او اطلاع می‌دهند نیروهای خارجی دارند می‌آیند، بار و پنه را می‌بندد که فرار کند.

من گاهی وقت‌ها با خودم می‌گویم تو که دیگر چیزی از عمرت نمانده بود، لاقل می‌ایستادی. بالاخره ۲۰ سال بر این مملکت حکومت کردی. گفתי من ارتش درست کردم و فلان کردم و چه کردم. این قدر دل و جرأت می‌داشتی که بایستی اما فرامی‌کنند!

■ **زمین‌خواری رضاخان**

مورد دیگری که در دوره رضاشاه است و می‌شود به آن پرداخت، بحث زمین‌خواری رضاشاه است. یک آدمی که در زمین‌خواری سیری‌ناپذیر است. البته بخشی از این ماجرا به این بازمی‌گردد که او می‌خواست در واقع برای خودش یک شخصیتی به وجود بیاورد.

در آن زمان یک سیستم فئودالی بر ایران حاکم بود. اشراف و شخصیت‌های سیاسی و آده‌های مطرح معمولا فئودال‌ها بودند. هر کس زمین بیشتری داشت یعنی اصل و نسب بهتر، زمین‌هایش بهتر. رضاخان شش کودتای سوم اسفند که وارد تهران می‌شود، این جور که می‌گویند حتی یک خانه در ایران نداشت. یک خانه در تهران نداشت و پولش را هم نداشت بخرد. این زمین‌ها را هم به اسم نهاد سلطنت نمی‌کرد، به اسم دفتر شاهنشاهی نمی‌کرد. به اسم شخص خودش می‌کرد! یعنی این زمین را می‌گرفت و سند آن را به اسم شخص خودش می‌زد. این خیلی مهم است. می‌خواست بگوید ما این مقدار زمین داریم و من هم شخصیتی هستیم. در همین ماجرای زمین‌خواری‌اش باز یک سوززه و موردی که خوب می‌شود به آن پرداخت؛ دفاتر حفاظت از املاک شاهی است. معمولا رؤسای این دفاتر نظامی بودند. شاید زمین خوبی و زمین سرسبزی و زمین حاصلخیزی در ایران نبود که از جنگ رضاشاه بیرون بود. یکی از وظایف این نظامیان این بود که معرفی کنند کجا زمین خوب هست که او دستور تصرف آن را بدهد. نظامیان هم به صاحب زمین مراجعه می‌کردند و می‌گفتند، شاه زمین شما را پسندیده. اینکه پسندیده یعنی بده! حالا شاید هم یک پول مختصری به او می‌دادند ولی زمین را می‌گرفتند. او برای خودش چیزی حدود ۵ هزار پارچه آبادی دست و پا می‌کند.

آقای افشارتوس (در دوران نهضت ملی رئیس شهربانی آقای دکتر مصدق شده، بعد هم یک تعداد خبیث‌تر از خودش او را گرفتند و کشتند)، رئیس املاک شاهی در اطراف ساری بود و راجع به جنایاتی که این آدم کرده نوشته‌اند. یعنی عرض و ناموس و پول مردم زیر دست و پای این آدم بود. این جوری که نوشته‌اند چیزی حدود ۲۶۰ هزار کشاورز روی زمین‌های رضاشاه کار می‌کردند. خوب است که به این هم توجه



**گفتاری از مسعود رضایی، پژوهشگر تاریخ معاصر**

# سوژه‌های سینمایی دوران رضاخان

داشته باشید، در آن موقع چیزی در حدود ۸۰–۷۰ درصد تولید ناخالص ما از کشاورزی بود.

■ **تجدید قرارداد داریسی**

یک کار دیگری که باز در دوره رضا شاه صورت می‌گیرد و باز به این کمتر پرداخته شده و باید یک مقدار بیشتر به آن پرداخته بشود، تجدید قرارداد داریسی است. واقعا از جنایاتی است که در این دوره انجام می‌شود. قرارداد داریسی زمان «مظفراق‌الدین‌شاه» بسته شد. این قرارداد به این صورت بود که ۱۶ درصد سود خالص در اختیار ایران قرار می‌گرفت و شرکت نفت ایران و انگلیس هم کار خودش را انجام می‌داد و سود خودش را می‌برد. نکته‌ای که در قرارداد داریسی وجود داشت، این بود که بعد از تمام شدن این قرارداد (این قرارداد حدود ۶۰ سال بود از ۱۲۸۰ تا ۱۳۴۰)، تمام تجهیزات و شرکت‌ها و مایملک و سرمایه شرکت ایران و انگلیس متعلق به ایران می‌شد. رضاشاه در دوره خودش شروع می‌کند اشکال کردن در قرارداد داریسی. وی ۲ سفر به خوزستان دارد. فکر می‌کنم یک سفر ۱۳۰۳ است. یک سفر هم ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷. در سفرنامه خوزستان ایشان هم نوشته شده که به آنجا رفتیم و دیدیم وضع کارگران ایران بد بود و این چه وضعی است و این چه قانونی است و این چه قراردادی است! چرا برای ایرانی‌ها اینجور است. شروع می‌کند به انتقاد کردن از قرارداد. از همان سال ۱۳۰۷ هم بحث اعتراض ایران به این قرارداد و مذاکرات با رؤسای انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس شروع می‌شود. مسؤول این مذاکرات هم «عبدالحسین تیمورتاش» بود. این مذاکرات حدود ۴–۳ سال ادامه دارد تا ۱۳۱۱. سال ۱۳۱۱ یک اتفاقی می‌افتد که قابل تأمل است. یعنی باید به آن توجه داشته باشیم. آن هم این است که تا قبل از این سال، درآمد ایران از قرارداد نفت، طبق آن ۱۶ درصد حدود یک‌میلیون و ۲۰۰ هزار لیتره بود. سال ۱۳۱۱، سهم‌الامتیاز ایران ناگهان به یک‌چهارم تقلیل پیدا می‌کند و حدود ۳۰۰ هزار لیتره می‌شود. اتفاقی که اینجا می‌افتد این است که رضاشاه دستور می‌دهد این قرارداد نفت را بیاورید. جلسه هیات دولت است. شب هفتم آذر ۱۳۱۱. قرارداد نفت را می‌آورند. تمام مذاکرات و صورت جلسات و هر آنچه در این پرونده نفت بود، ایشان می‌گیرد و با یک پز انقلابی داخل بخاری می‌اندازد و همه را آتش می‌زند. در واقع کل اسناد و مدارک را از بین می‌برد. بعد می‌گوید مجددا بروید و با انگلیسی‌ها مذاکره کنید. مذاکرات شروع می‌شود. بلافاصله بعد از شروع مذاکرات، عبدالحسین تیمورتاش که ۴ سال در متن این مذاکرات بوده دستگیر می‌شود؛ به جرم اینکه شما جاسوس روس‌ها هستی. البته در این ماجرا اینتلیجنت سرویس هم مدارکی را در اختیار رضاشاه قرار می‌دهد که ایشان در مسیر برگشت در روسیه با کی و کی ملاقات داشته. به هر حال یک پرونده‌سازی می‌شود و عبدالحسین تیمورتاش از این ماجرا کنار زده می‌شود. کسی که ۴ سال مسؤول مذاکرات مستقیم با انگلیسی‌ها بوده، رفته و آمده، مذاکره کرده و چانه زده، درست آن هنگامی که باید باشد، حذف می‌شود. این را می‌گیرند، بعد هم رضاشاه او را در زندان می‌کشد. هیاتی که برای انجام مذاکرات تشکیل می‌شود، هیاتی هستند که همه ماسون هستند. از فروغی گرفته تا تقی‌زاده تا

حتی آنهایی که به طرفداری از رضاشاه معروف و مشهور هستند، آنها هم اذعان دارند مسیر شمالی – جنوبی اصلا به نفع ما نبود. این مسیر اصلا مسیر راه‌آهن مورد نیاز ایران نبود. همین آقای مخبرالسلطنه، مهدی‌قلی خان (وقتی که ایشان وزیر فریاد عامه بود، در سال ۱۳۰۵، لایحه راه‌آهن را به مجلس می‌برد) خودش در خاطراتش می‌گوید:

در آنجا به تعبیر او مصدق السلطنه با این لایحه مخالفت کرد و گفت این مسیر که شما می‌خواهید راه‌آهن بکشید، به نفع ایران نیست. شما باید به جای راه‌آهن، کارخانه قند بسازید که ما واردات داریم و این همه پول از کشور خارج می‌شود. من به او پاسخ دادم که بله! این راه‌آهن برای ما منفعت اقتصادی ندارد اما جزو چیزهایی است که باید داشته باشیم؛ مثل نیروی نظامی.

«لرد کرزن» سال ۱۸۹۸ به ایران می‌آید (آن موقع خبرنگار روزنامه تایمز بود و بعدا نایب‌السلطنه هندوستان و بعد هم وزیر خارجه انگلیس می‌شود). وقتی بازمی‌گردد، یک کتابی می‌نویسد به نام ایران و قضیه ایران.

این آدم اطلاعات بسیاری راجع به ایران می‌دهد.

در کجا چه کسی حاکم است. چه می‌پوشند؟ چه می‌خورند؟ خانه‌هایشان چه جوری است؟ جاده‌هایش چه جوری است؟ این جاده برای رفتن نیروی نظامی خوب است، بد است؟ چقدر دام دارند؟ تمام این مسائل را می‌گوید.

او در این کتاب می‌گوید: مسیر راه‌آهنی که به نفع ایران باشد، مسیر شرقی-غربی است. خیلی قبل از اینکه این ماجرای راه‌آهن شکل بگیرد. اخیرا کسانی هم که در مقام دفاع از رضاشاه برآمده‌اند، آنها هم گفته‌اند این مسیر شمالی – جنوبی در آن زمان اصلا به کار مردم ایران نمی‌آمد. از جمله آنها آقای سیروس غنی است. در کتاب «برآمدن رضاخان و نقش انگلیسی‌ها» او می‌گوید، این مسیر شمالی – جنوبی واقعا مسیری بود که برای ایران فقط پرستیژ داشت ولی به کار اقتصادی نمی‌آمد.

فرد دیگری که باز اخیرا این مطلب را می‌گوید آقای جلال

متینی است. اصلا یک کتاب در دفاع از رژیم پهلوی و ضد مصدق نوشته است به نام «کارنامه سیاسی مصدق». او هم بحث راه‌آهن را مطرح و تأکید می‌کند این مسیر شمالی – جنوبی اساسا مسیری است نبود، و به کار مردم ایران نمی‌آمد. مسیری که ما می‌خواستیم و این راه‌آهن می‌توانست صرفه اقتصادی داشته باشد و ترانزیت بین‌المللی داشته باشد، مسیر شرقی – غربی بود که از عراق وارد شود. از راه‌آهن بغداد بیاید و از آن طرف هم به طرف هندوستان برود. این مسیری بود که می‌توانست برای ما صرفه داشته باشد. چون ترانزیت بین‌المللی داشت. آقای متینی هم می‌نویسد که اینجاست که به مراتب بدتر از قرارداد داریسی است، دوره قاجارها که می‌گویند عصر امتیازات بود و امتیاز می‌دادند و رشوه می‌گرفتند که واقعا هم همین طور بود، شما ببینید اوضاع چقدر خراب می‌شود که قرارداد داریسی پیش قرارداد ۱۳۱۲ واقعا شرف دارد. به این دلیل که بحث انتقال مایملک شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران، از آن بر داشته می‌شود. به مدت قرارداد نفت ۳۰ سال افزوده می‌شود و سودی هم عاید ایران نمی‌شود. یعنی رضاشاهی که آن جور با یک وجهه انقلابی پرورنده نفت را می‌گیرد و داخل بخاری می‌اندازد و می‌گوید اینها دیگر به درد نمی‌خورد و باید سوخته شود، وقتی می‌خواهند مذاکره کنند، خود او به جای اینکه چانه بزند و قیمت نفت را بالا ببرد، در واقع با هیات انگلیسی همراهی می‌کند و یک عدد و رقمی را می‌گوید که موافق میل آنها باشد. بعد هم که آنها می‌گویند بسیار خبا ما مبلغ ۳۰ شلینگ را قبول می‌کنیم، می‌گویند به این شرط که ۳۰ سال به مدت قرارداد افزوده شود. آن جوری که تعریف می‌کنند، اینجا رضاخان از خودش یک مقداری ناراحتی نشان می‌دهد، بعد هم می‌گوید باشد.

حالا نکته جالب این قرارداد این است؛ چه قرارداد داریسی و چه این قرارداد. در قرارداد داریسی قرار بود به ۱۶ درصد سود خالص بدهند، این قرارداد قرار شد ۲۰ درصد سود داشته باشد، هر تنی چهار شلینگ، که علاوه ۳۰ سال اضافه مدت بر قرارداد. اگر همه بپذیریم که اینجا قرار است یک سودی به دست ما بیاید، همه اینها در صورتی است که ما در آنجا یک ناظر داشته باشیم. بدانیم که شما چقدر نفت فروخته‌ای. شما چقدر سود به دست آورده‌ای که حالا ۱۶ درصد یا ۲۰ درصد آن چقدر می‌شود؟

آقای اینچاق در خاطراتش نکته‌ای را می‌گوید که خیلی جالب است. ایشان سال ۱۳۲۶ به لندن می‌رود، می‌گوید من به آقای فریزر که رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس بود (هنوز ۵–۴ سال می‌گوید شما بگذارید ما یک ناظر داشته باشیم. ما چه می‌دانیم که شما چقدر می‌فروشید، چقدر سود می‌کنید که حالا درصد ما چقدر می‌شود. فریزر برگشت و به من گفت، مگر اینکه از روی نقش من کسی رد بشود و بیاید آنجا نظارت بکند.

■ **راه آهن و ضررهای اقتصادی**

بحث راه‌آهن هم یک مساله دیگر است. راه‌آهن را به عنوان بزرگ‌ترین دستاورد صنعتی ایران در دوره رضاشاه معرفی می‌کنند. اما این را تحقیق کنید و ببینید این راه‌آهن در آن زمان چقدر هزینه برداشت و چقدر سه کار ایران می‌آمد بویژه این مسیری که کشیده شد. مسیر شمال – جنوب یک مسیری است که اصلا منطقی با نیازها و اهداف اقتصادی و منافع اقتصادی ایران نبود. مسیر اقتصادی برای ایران شرق به غرب بود. جالب این است که تمام کسانی که راجع به این راه‌آهن اظهارنظر کرده‌اند.

حتی آنهايي که به طرفداری از رضاشاه معروف و مشهور هستند، آنها هم اذعان دارند مسیر شمالی – جنوبی اصلا به نفع ما نبود. این مسیر اصلا مسیر راه‌آهن مورد نیاز ایران نبود. همین آقای مخبرالسلطنه، مهدی‌قلی خان (وقتی که ایشان وزیر فریاد عامه بود، در سال ۱۳۰۵، لایحه راه‌آهن را به مجلس می‌برد) خودش در خاطراتش می‌گوید:

در آنجا به تعبیر او مصدق السلطنه با این لایحه مخالفت کرد و گفت این مسیر که شما می‌خواهید راه‌آهن بکشید، به نفع ایران نیست. شما باید به جای راه‌آهن، کارخانه قند بسازید که ما واردات داریم و این همه پول از کشور خارج می‌شود. من به او پاسخ دادم که بله! این راه‌آهن برای ما منفعت اقتصادی ندارد اما جزو چیزهایی است که باید داشته باشیم؛ مثل نیروی نظامی.

«لرد کرزن» سال ۱۸۹۸ به ایران می‌آید (آن موقع خبرنگار روزنامه تایمز بود و بعدا نایب‌السلطنه هندوستان و بعد هم وزیر خارجه انگلیس می‌شود). وقتی بازمی‌گردد، یک کتابی می‌نویسد به نام ایران و قضیه ایران.

این آدم اطلاعات بسیاری راجع به ایران می‌دهد.

در کجا چه کسی حاکم است. چه می‌پوشند؟ چه می‌خورند؟ خانه‌هایشان چه جوری است؟ جاده‌هایش چه جوری است؟ این جاده برای رفتن نیروی نظامی خوب است، بد است؟ چقدر دام دارند؟ تمام این مسائل را می‌گوید.

او در این کتاب می‌گوید: مسیر راه‌آهنی که به نفع ایران باشد، مسیر شرقی-غربی است. خیلی قبل از اینکه این ماجرای راه‌آهن شکل بگیرد. اخیرا کسانی هم که در مقام دفاع از رضاشاه برآمده‌اند، آنها هم گفته‌اند این مسیر شمالی – جنوبی در آن زمان اصلا به کار مردم ایران نمی‌آمد. از جمله آنها آقای سیروس غنی است. در کتاب «برآمدن رضاخان و نقش انگلیسی‌ها» او می‌گوید، این مسیر شمالی – جنوبی واقعا مسیری بود که برای ایران فقط پرستیژ داشت ولی به کار اقتصادی نمی‌آمد.

فرد دیگری که باز اخیرا این مطلب را می‌گوید آقای جلال

متینی است. اصلا یک کتاب در دفاع از رژیم پهلوی و ضد

مصدق نوشته است به نام «کارنامه سیاسی مصدق». او هم بحث راه‌آهن را مطرح و تأکید می‌کند این مسیر شمالی – جنوبی اساسا مسیری است نبود، و به کار مردم ایران نمی‌آمد. مسیری که ما می‌خواستیم و این راه‌آهن می‌توانست صرفه اقتصادی داشته باشد و ترانزیت بین‌المللی داشته باشد، مسیر شرقی – غربی بود که از عراق وارد شود. از راه‌آهن بغداد بیاید و از آن طرف هم به طرف هندوستان برود. این مسیری بود که می‌توانست برای ما صرفه داشته باشد. چون ترانزیت بین‌المللی داشت. آقای متینی هم می‌نویسد که اینجاست که به مراتب بدتر از قرارداد داریسی است، دوره قاجارها که می‌گویند عصر امتیازات بود و امتیاز می‌دادند و رشوه می‌گرفتند که واقعا هم همین طور بود، شما ببینید اوضاع چقدر خراب می‌شود که قرارداد داریسی پیش قرارداد ۱۳۱۲ واقعا شرف دارد. به این دلیل که بحث انتقال مایملک شرکت نفت ایران و انگلیس به ایران، از آن بر داشته می‌شود. به مدت قرارداد نفت ۳۰ سال افزوده می‌شود و سودی هم عاید ایران نمی‌شود. یعنی رضاشاهی که آن جور با یک وجهه انقلابی پرورنده نفت را می‌گیرد و داخل بخاری می‌اندازد و می‌گوید اینها دیگر به درد نمی‌خورد و باید سوخته شود، وقتی می‌خواهند مذاکره کنند، خود او به جای اینکه چانه بزند و قیمت نفت را بالا ببرد، در واقع با هیات انگلیسی همراهی می‌کند و یک عدد و رقمی را می‌گوید که موافق میل آنها باشد. بعد هم که آنها می‌گویند بسیار خبا ما مبلغ ۳۰ شلینگ را قبول می‌کنیم، می‌گویند به این شرط که ۳۰ سال به مدت قرارداد افزوده شود. آن جوری که تعریف می‌کنند، اینجا رضاخان از خودش یک مقداری ناراحتی نشان می‌دهد، بعد هم می‌گوید باشد.

حالا نکته جالب این قرارداد این است؛ چه قرارداد داریسی و چه این قرارداد. در قرارداد داریسی قرار بود به ۱۶ درصد سود خالص بدهند، این قرارداد قرار شد ۲۰ درصد سود داشته باشد، هر تنی چهار شلینگ، که علاوه ۳۰ سال اضافه مدت بر قرارداد. اگر همه بپذیریم که اینجا قرار است یک سودی به دست ما بیاید، همه اینها در صورتی است که ما در آنجا یک ناظر داشته باشیم. بدانیم که شما چقدر نفت فروخته‌ای. شما چقدر سود به دست آورده‌ای که حالا ۱۶ درصد یا ۲۰ درصد آن چقدر می‌شود؟

آقای اینچاق در خاطراتش نکته‌ای را می‌گوید که خیلی جالب است. ایشان سال ۱۳۲۶ به لندن می‌رود، می‌گوید من به آقای فریزر که رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس بود (هنوز ۵–۴ سال می‌گوید شما بگذارید ما یک ناظر داشته باشیم. ما چه می‌دانیم که شما چقدر می‌فروشید، چقدر سود می‌کنید که حالا درصد ما چقدر می‌شود. فریزر برگشت و به من گفت، مگر اینکه از روی نقش من کسی رد بشود و بیاید آنجا نظارت بکند.

■ **راه آهن و ضررهای اقتصادی**

